

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در این تنبیه بعدی مرحوم استاد وفاقا للمشاخ اصحاب متعرض خروج از محل ابتلاء شدند. و این که اگر بعضی از افراد از محل ابتلاء خارج بشود، دیگر علم اجمالی منجز نیست.

ایشان مثل مرحوم نائینی و دیگران یک مقدمه ای را اول آوردند راجع به قدرت. و این که اصولا اگر می خواهد علم اجمالی منجز باشد باید قدرت به اطراف باشد. اگر قدرت نباشد، دیگر خواهی نخواهی تکلیف نخواهد بود.

عرض کردم دیروز یک توضیحی را عرض کردم که اجمالا در اصل این مطلب بحثی نیست که تکلیف به اصطلاح متوقف بر قدرت است و در جایی که قدرت نیست، تکلیف درست نیست. کلام در نکته دیگری است نه در این جهت. در اصل این جهت بحثی نیست. کلام در حقیقت در این است که آیا خطابات شرعی منحل می شوند به حسب افراد و در جایی که عجز هست دیگر آنجا خطاب نمی آید یا نه؟ والا در خطاب شخصی قطعا قدرت دخیل است. جای بحث نیست. نمی شود بدون به اصطلاح قدرت خطاب بکند.

انما الکلام در خطاب قانونی، در اعتبارات قانونی، آن هم به عنوان قدرت عمومی، آنجا هم مطرح است. یعنی باید یک تکلیفی را بگوییم مثلا اقیم الصلاة که عامه مکلفین باید نود درصد بتوانند آن را انجام بدهند.

انما الکلام در جایی است که تکلیف برای عامه مردم مقدور است مثل روزه گرفتن اما حالا در یک موردی برای این شخص مقدور نیست. آیا در اینجا خطاب از او برداشته می شود یا نه خطاب هست، او فقط معذور است، عذر دارد، و الا خطاب به حال خودش محفوظ است.

آن وقت هم باز این موارد عجز که می آید یکی مثل همین موردی است که عرض کردیم. یک مورد عجز هم مثل عجز طاری است به اصطلاح. عجزی که ناشی شده تازه پیدا شده و آن در موارد تراحم. بنابر تصویری که آقایان دارند. آنجا عاجز است از اینکه نماز بخواند به خاطر اینکه می خواهد مشغول ازاله نجاست بشود دیگر نماز نمی تواند بخواند.

اینها را توضیحاتش را دیروز عرض کردیم. مرحوم آقای خوبی وفاقا لاستادشان مرحوم آقای نائینی و عده دیگری که در اینجا وارد شدند بحث قدرت را مطرح کردند. البته خروج از محل ابتلاء ربطی به قدرت ندارد. خب خروج از محل ابتلاء به اصطلاح انسان قادر هست

لکن خب ابتلاء به آن ندارد. و ولو مرحوم آقای خوئی آخرش قبول می کنند که خروج از محل ابتلاء موثر نیست در تنجیز علم اجمالی، در این صفحه ۴۶۰، لکن ایشان یک نکته دیگری اضافه می کنند و آن بحث مصداقی؛ که عده ای از مواردی که اینها گفتند، خروج از محل ابتلاء در حقیقت خروج از محل ابتلاء نیست. از این قبیل مسئله عدم قدرت است.

این بحث هم بعد حالا متعرض می شویم. البته این تعبیری است که ایشان دارند. و عرض کردم نکته اساسی بحث را از اینجا شروع کردند، از مسئله قدرت و اگر قدرت نباشد، خب خواهی نخواهی علم اجمالی منجز نیست. مثل اینکه می داند یا یک این ظرفی که الان در اختیار اوست، یک قطره نجس به آن رسید، یا به یک ظرف دیگری که شکسته، رفته آب هم ریخته، اصلا کلا آن آب. خب آن که مقدور انسان نیست؛ این یکی هم اصل بلامعارض جاری می شود. اصالة الطهاره و استصحاب الطهاره یا اصول ترخیصی دیگر.

پس بنابراین ایشان اول می فرمایند که قدرت دخیل است. عرض کردم خود ایشان در یک جا این مبنا را رد کردند. اما خب معروف در مسلک ایشان همین است که قدرت دخیل است. البته قدرت دخیل است در خطاب نه در ملاک. چون شما عاجز باشید یا نباشید ملاک هست. اما خطاب نمی شود. خطاب به عاجز قبیح است، خطاب به غیر قادر قبیح است. حسن خطاب منوط به قدرت است نه ملاک. ملاک تکلیف محفوظ است به جای خودش.

خب این بحث اول. ایشان فرمودند که این طور. آن وقت دلیلش هم ایشان بله، دلیلش هم این طور است، بله، لو کان بعض الاطراف، البته ایشان اینجا نوشته بعد حالا، خیلی خب. دلیلش همین طور که مرحوم نائینی آورده، وقتی قدرت نباشد خطاب نیست. وقتی خطاب نبود دیگر خواهی نخواهی این یکی هم مشکوک است، اصالة البرائه یا اصول ترخیصی جاری می شود. این مقدماتی را مرحوم نائینی گفتند که در کلمات استاد خواهد آمد.

چون بنا شده که دیگر طبق عبارات ایشان متعرض بشویم. انشاء الله امروز تا جایی که بتوانیم عبارات ایشان را توضیح می دهیم. انشاء الله در جلسه بعد عبارات مرحوم محقق نائینی و آقا ضیاء و مرحوم آقای اصفهانی و اینها که روشن بشود که نظر استاد در این کلمات به کدام یکی است.

بعد ایشان فرمودند و ذکر شیخنا الانصاری شرطاً آخر تنجیز العلم، در خصوص شبهه تحریمیه؛ حالا ایشان اول شبهه تحریمیه، هو ان یکون جمیع الاطراف فی محل الابتلاء؛ اضافه بر مقدور بودن در محل ابتلاء باشد.

بعد ایشان آوردند لانه يعتبر في صحة النهي عن شيء و حسنه؛ چون نهی در وقتی حسن است که کونه فی معرض الابتلاء؛ بحيث يتعلق بفعله ارادة المكلف عادتا؛ از اینجا دیگر وارد بحث های نسبتا طولانی در کلمات محقق عراقی و محقق نائینی و مرحوم اصفهانی و دیگران شدند. انشاء الله بعد عرض می کنم.

والا كان النهي عنه لغوا مستهجننا صدوره عن الحكيم؛ اگر نباشد.

البته این عبارت ایشان حالا کمی توضیح می خواهد که بعد توضیحش را عرض می کنم.

س: این را می شود گفت نسبت به ابتلاء آن قدرت، وجه قدرت همین جا

ج: عرض کنم مثل اینکه تشریف نیاورده بودید، خود آقای خوبی در صفحه ۴۶۰ دو ورق بعد از این، و المتحصل بما ذكرناه انه لا يعتبر في تنجيز العلم الاجمالي عدم كون بعض الاطراف خارجا عن معرض الابتلاء، بل المعتبر كون جميع الاطراف مقدورا للمكلف؛ شاید حالا در ذهنتان عبارت ایشان را دیده بودید. ایشان می گوید همان قدرت شرط است.

بعد و لا يخفى ان الغالب في الامثلة التي ذكرها لخروج بعض الاطراف عن محل الابتلاء كونها امثلة لخروج بعض الاطراف عن القدرة؛ ایشان می گوید عده ای از این مواردی که ایشان گفتند به عنوان خروج از محل ابتلاء چون قدرت نیست. این را قبل از اینکه تشریف بیاورید اشاره کردم، نخواندیم، حالا خواندم دیگر.

غرض خود آقای خوبی یک احتمال دادند که این در حقیقت همان، لکن این نیست، نه. انشاء الله عرض می کنم. تصریح دارد مرحوم نائینی که این نیست. این که ایشان فرمودند بعضی از این موارد خروج از محل ابتلاء در حقیقت به خاطر عدم قدرت بوده، استظهار شخصی ایشان است. این بحث نیست.

چون بناست که عبارات ایشان خوانده بشود، توضیح داده بشود.

و بعبارة اخرى الغرض من جعل التكليف التحريمي احداث المانع للمكلف عن فعله؛ ایشان می فرمایند غرض این است که یک ایجاد مانعی بکند. یا فرض کنید اراده مکلف را به این بکشد که این کار را انجام ندهد. یا به اصطلاح ما در تفسیر اراده تشریحی به اراده تکوینی، مثلا وقتی می گوید از این اتاق بیرون نرو، یا در را می بندد، یا دست و پای او را می بندد، یا می گیرد او را، که این از اتاق بیرون نرود.

پس مراد از تحریم این است. مراد از تحریم به تعبیر ایشان یک مانع، ما عرض کردیم کرارا و مرارا، البته آقای خویی نوشتند. ما این را همیشه عرض کردیم برای اینکه روشن بشود خیلی از مباحث در باب تکلیفات، آن را تفسیرش بکنیم به امر واقعی. یعنی آن که به نحو اراده تکوینی بوده، و آن که به نحو اراده تشریحی بوده است.

به نحو اراده تکوینی دست طرف را می بندد این اراده تکوینی است. اراده تشریحی به او می گوئیم بیرون نرو. این دو تا یکی است. نتیجه اش یکی است. به تعبیر ایشان احداث مانع للمکلف عن فعله.

و لذا مرحوم شیخ این طور فرمودند؛ فلو فرض عدم کونه فی معرض الابتلاء، می داند یا این ظرفی که اینجاست دست او، این لباسی است که الان هست، این لباس نجس شده، قطره خون، یا لباسی که الان دست برادرش رفته عمره، اصلا ابتلائی به آن ندارد. یا رفته یک کشور دور، به قول مرحوم نائینی همیشه می گوید فی اقصی بلاد المغرب، یا فی اقصی بلاد الهند، همیشه این دو تا مثال، حالا به قول ایشان رفته به هند، چون آن وقت هند خیلی دور بود، مثال به هند می زدند. رفته در هند مثلا. حتی یک مثال سیگار ایشان می زند که این سیگاری که اینجاست حرام است آن سیگاری که در هند است که به دستش نمی رسد. حالا که سیگار همه جای دنیا هست دیگر.

علی ای حال کیف ما کان بعضی مثالها به حسب تفکرات زمان خودشان است. رضوان الله تعالی علیهم.

فلو فرض عدم کونه فی معرض الابتلاء و عدم الداعی الی فعله کان ترکه مستندا الی عدم المقتضی، اگر ترک می کند چون مقتضی نیست. به قول مرحوم نائینی فرض کنید یک ظرف دیگری است که در اقصا بلاد هند است. آن هم در آن زمان، شاید مثلا دو سه سال طول می کشید تا برسند به هند و برگردند.

فاحداث المانع له لغو محض؛ معنا ندارد. و علیه فلو کان بعض الاطراف خارجا عن محل الابتلاء کان التکلیف بالنسبة الیه منتفیا یقینا؛ این تکلیف برداشته شده.

و فی الطرف الاخر مشکوک الحدوث یا مشکوک الحدوث اگر خبر کان بگیریم. فلا مانع من الرجوع الی اصالة البرائة فیه. مرادشان از اصالة البرائة اصول ترخیصی است. اصالة الطهاره، استصحاب الطهاره، مرادشان این است واضح است.

فلا یكون العلم الاجمالی منجزا. فلو علم المكلف اجمالا بنجاسة الی آخره.

بعد و وسع الامر، دیگر من چند سطر را نمی خوانم، آقایان مراجعه کنند.

صاحب الکفایه فی هامش الرسائل، حالا در حاشیه یک جا نوشته که نه هامش کفایه. خیلی خب.

و ذکر ان ملاک المذكور موجود فی الشبهه الوجوبیه ایضا؛ چون مرحوم نائینی هم یک تفریق دارد چون بناست کلام نائینی را بخوانیم. این بحث آمده که در شبهه وجوبیه هم همین طور است. مثلا یک کاری است که ما عاداتا انجام می دهیم. این محل به اصطلاح طبیعی ماست. به طور طبیعی انجام می دهیم. این هم تکلیف به آن لغو است. همچنان که تکلیف به یک کاری که ما عاداتا انجام نمی دهیم، مثلا تکلیف، ولو من می گویم از یک طرفی که به قول نائینی از اقصا بلاد هند است، خب من از آن اجتناب می کنم دیگر طبیعتا اجتناب می کنم. این اجتناب من طبیعی است. آن وقت نهی کردن از آن معنا ندارد.

من هم طبیعتا لباس می پوشم. خب به من بگوید لباس بپوش. این هم معنا ندارد. خب چه کاری است من طبیعی انجام می دهم. صاحب کفایه می گوید فرق نمی کند، این نکته ای است که شما در نهی گفتید، در امر هم می آید. کأن ما تصور کردند بحث امر با نهی فرق می کند.

عرض کردم چون نائینی سعی می کند یک بیانی بکند بعد انشاء الله آنجا می خوانیم.

و ذکر ان الملاک المذكور موجود فی الشبهه الوجوبیه ایضا؛ روشن شد مراد از شبهه وجوبیه. یعنی یک کارهایی هست که عاداتا خود انسان انجام می دهد. مثل یک کارهایی که عاداتا انسان انجام نمی دهد. آن چیزی که عاداتا انسان انجام نمی دهد، نهی از آن معنا ندارد. من از ظرفی که در اقصا بلاد هند است خب اجتناب می کنم. این جور نیست که از آن ظرف استفاده بکنم. پس بگوید شما اجتناب بکن. خب این لغو است. عکسش هم هست. من عاداتا لباس می پوشم. عاداتا این طور است. بگوید لباس بپوش، این هم لغو است.

فلا یكون العلم الاجمالي فيها ایضا منجزا الا فیما اذا كان جميع الاطراف محلا للابتلاء من حیث الترتیب؛ مثلا بگوید یا نماز بخوان یا صدقه، چون این دو تا هر دو در محل ابتلاء هستند. اما اگر گفت یا نماز می دانیم یا نماز خواندن به من واجب است یا لباس پوشیدن، که عاداتا می دانم. خب این دیگر این تکلیف منجز نیست علم اجمالی. یا نماز یا لباس پوشیدن. خب لباس که می پوشم، این لباس را که من می پوشم، این معنا ندارد که تکلیف به آن بیاید. پس می خورد به آن یکی. نماز، نماز هم یکی می شود. اصالة البرائة در آن جاری نمی شود. روشن شد؟ یعنی بحث سر این است که آیا همین طور که مرحوم شیخ فرمودند فقط در شبهه تحریمیه این را می آوریم یا در شبهه وجوبیه هم قابل تصویر است.

لان التكليف الوجوبى والبعث نحو شىء ايضا لا يصح الا فيما اذا كان المكلف داع الى تركه عادتا؛ اذ لو كان الشىء مما يفعله المكلف بطبعه، مثل همين مثال لباس پوشیدن؛ فهميد يا لباس پوشیدن واجب است يا نماز خواندن. خب لباس که می پوشد؛ آن که از محل ابتلاء خارج است. نماز شک دارد، آن هم اصالة البرائة.

اذا كان الشىء مما يفعله، و عليه فلو كان بعض اطراف.

و اورد عليه المحقق النائینی؛ انشاء الله عرض می کنیم کلمات ایشان را.

بان متعلق التكليف الوجوبى هو الفعل، و هو مستند الى الارادة و الاختيار؛ آن وقت من چون بناست عبارت آقای النائینی را بخوانیم، دیگر دوباره اش نکنیم؛ بگذاریم این مطلب را در عبارت خود ایشان و آنجا توضیحات امر را نقل می کنیم.

این مقداری است که ایشان نقل کرده مرحوم آقای خویی. البته تعجب آور است. من فکر می کنم شاید ایشان خیال کردند یا مثلا این مقرر در این زمان که نوشته، کلام را دقیقا آن طور که در کلمات فواید آمده، چون کتاب اجود التقریرات پیش من نبود، دقیقا نقل نکرده.

مرحوم النائینی قدس الله نفسه این مطلبی را که ایشان فرموده درست است، دارد. مرحوم النائینی می فرمایند که اگر فعل خودش منترک است، همین تعبیر منترک که امروز، من دیروز تعبیر علی القاعدة گفتم، دیدم نه، نوشته چاپ هم کرده، از دوره سابق در ذهنم بود. نوشته که اگر تکلیف بنفسه، عمل بنفسه منترک است، خب نهی از آن معنا ندارد. منترک یا به قول مرحوم آشیخ محمد حسین نوشته ۱۶: ۱۲ ادبی تر است. منترک به نظرم جعلی باشد.

علی ای حال کیف ما کان لکن مرحوم النائینی، نمی دانم چرا آقای خویی نقل نکردند. مرحوم النائینی بحث دیگری دارد که فردا چون می خوانیم انشاء الله، آنجا توضیح می دهیم. مرحوم النائینی می فرمایند به اینکه این منترک بودن دو جور است؛ یک دفعه منترک است، خودش منترک است به خاطر اینکه مقدور نیست. مثلا شما فرض کنید برویم در کره ماه بنشینیم جای بخوریم. خب این مقدور نیست. این خود به خود منترک است. ایشان می گوید اگر یک کاری، مثلا آن آب، مثال آب که زدند، یک ظرفی از این دو ظرف نجس شده. یک ظرفش الان موجود است، یک ظرف شکسته، آبش هم ریخته رفته، این اصلا مقدور نیست. تکلیف کردن به اینکه شما از این آب اجتناب بکنید مقدور نیست.

ایشان می گوید آن جایی که مقدور نیست، قبیح عقلا. و اما اگر مقدور باشد لکن محل ابتلاء نباشد. عادتاً انسان ابتلاء ندارد. یک دفعه ظرف شکسته است، یک دفعه ظرف در هند است مثلا. من عادتاً ابتلاء ندارم به آن ظرف. نمی خواهم بگویم به قول قدیمی ها دو سال طول

می کشد تا هند برویم. نه، فرض کنید با هواپیما هم برویم، فرض کنید ده ساعته پنج ساعته هند برویم. این مشکل ندارد، بحث ساعت نیست. عادتاً این طرف ابتلاء من نیست. ایشان می فرماید در جایی که عادتاً محل ابتلاء نباشد و عادتاً منترک است، خوب دقت بکنید. تارة عقلاً منترک است، اینجا می گوید اصلاً قبیح است، تکلیف قبیح است.

آخری عادتاً منترک است. این تکلیف به طور عادی منترک است. ایشان می گوید مستهجننا عرفاً؛ بین این دو تا فرق گذاشته. نمی دانم چرا آقای خوئی نقل نکردند نمی فهمم سرش را نمی فهمم.

علی ای حال روشن شد؟ این چون باید حرف حدیثی را درست گفت، بعد اگر بخواهیم مناقشه بکنیم بحث بعدی است.

ایشان می خواهد بفرماید که دو تا نکته است؛ جایی که منترک است، اگر منترک است عقلاً، قدرت به آن نداریم، این قبیح عقلاً. خطاب ندارد، از این آبی که ریخته شده، می گوید اجتناب بکن. خب چه معنا دارد آب ریخته شده، ظرف هم شکسته، اجتناب از چه بکنیم؟ اگر منترک است عادتاً، به شما بگویند آقا از آن ظرفی که مثلاً در قطب شمال است اجتناب بکن. نمی خواهیم بگوییم مستحیل است رفتن، ممکن است انسان آنجا برود، لکن عادتاً منترک است. ایشان می گوید چون عادتاً منترک است، ولو امکان عقلی دارد، لکن این هم از نظر عرف این هم مستهجن است.

پس یکی را قبیح می داند، یکی را مستهجن، این دو تا، جواب شما هم شاید روشن شده باشد.

چون آقای خوئی تفصیل را قبول نمی کنند. پس نظر مرحوم نائینی این است که خطاب در یک مورد قبیح است، اگر قدرت داشت. منترک عقلی باشد. در یک مورد مستهجن است، اگر منترک عادی باشد. این خطاب مستهجن.

من همیشه عرض کردم مرحوم نائینی انصافاً در تقریبات خودش خیلی عرفی فکر می کند. انصافاً خیلی فکر صاف پاکی دارد مرحوم نائینی قدس الله نفسه. پس ایشان می فرماید که خروج از محل ابتلاء لاستهجنان النهی عرفاً، نه لامتناعه عقلاً. فرق بین قدرت و عدم ابتلاء را هم این طور می گذارند. انشاء الله می گویم آقای خوئی چون نقل نکردند.

و از باب توسعه ذهنی برای اینکه اینجا برایتان روشن بشود، من یک مثالی خارج از اینجا هم بزنم که ذهنتان روشن بشود. ما در بحث ضمان و ضمان بودن، یک بحثی داریم که اگر کسی تلف کرد، به اصطلاح خود ما قاعده اتلاف. من اتلف مال الغير فهو له ضامن. خب این بحثی است که اگر، زد شیشه کسی را شکاند، این ضامن است. یک چیزی هم ضعیف تر از اتلاف ذکر کردند. شیشه کسی را نشکاند، شیشه کسی را برد ته چاه. عادتاً هم سخت است از چاه در بیاید، ممکن است چند ماه طول بکشد کسی پیدا بشود. یک مقنی برود از ته

چاه در بیاورد یا آب زیاد است نمی شود در آورد. اما شیشه نشکسته. خوب دقت بکنید. شیشه نشکسته، شیشه موجود است، لکن دسترسی نداریم.

این را اصطلاحاً باز هم فقهاء من فکر می کنم اصلش از فقهای سنی باشد. الان در ذهنم نیست دقیقاً. من فکر می کنم چون در روایات ما ندارد. فکر می کنم اصلش را فقهای سنی حسب قاعده آوردند. گفتند اینجا شما چون دسترسی ندارید، باز هم ضامن است. فرقی نمی کند شیشه کسی را بشکاند، یا شیشه کسی را ته چاه بگذارد که به آن دسترسی نباشد. پول شیشه را باید بدهد. لکن یکی را تعبیر کردند به باب ضمان، یا باب مضمون ضامن است. یکی را تعبیر کردند بدل الحیلولة. بدل الحیلولة همین است.

حیلولة یعنی انسان مانع بشود، واسطه بشود بین شخص و مالش. نگذارد شخص دستش به مالش برسد. بدل، همان بدل این یعنی بدل این شیشه را باید بدهد. این ببینید، بحث ضمان مال اتلاف است، بدل الحیلولة مال حیلولة است نه مال اتلاف.

ما نحن فیه هم شبیه همان است. روشن شد؟ یکی غیر مقدور داریم، یکی غیر محل ابتلاء داریم. این غیر محل ابتلاء یک درجه ضعیف است، مثل همان حیلولة. چطور بود آنجا اگر تلف می کرد ضامن بود؟ اما اگر بدل حیلولة باشد، و لذا هم آنجا ضامن علی خلاف قاعده است. چون شیشه هست، نشکسته، من اتلف مال الغیر، من که تلف نکردم که.

لذا در ذهنم هست چون ما این بحث را در مکاسب سطح که گفتیم، ذهنم می آید که کتاب آقای خویی را نگاه کردیم، ایشان هم بدل حیلولة را منکر است، مثل همین ابتلاء اینجا. می خواهم بگویم مثل همان است. ایشان می گفتند ما در حیلولة دلیل نداریم. در تلف داریم. اما اینکه مال شخص دقت کردید؟ مال شخص موجود است، لکن عادتاً به آن نمی رسد. تلف نشده، رفته برده فرض کنید مثلاً در قطب شمال گذاشته، عادتاً ما نمی رویم.

من فکر می کنم اهل سنت روی یک ارتکازات عرفی اینجا قائل شدند. الان هم در ذهنم دقیقاً نیست که از چه زمانی اهل سنت مسئله بدل حیلولة را، فکر می کنم در قانون غربی هم باشد. فکر می کنم حالا نمی دانم از کجا در ذهنم هست. این بدل حیلولة یک چیزی شبیه ما نحن فیه است.

یعنی عبارت اخیری یکی در قدرت شرط دانستند قدرت عقلی؛ دو، شرط دانستند قدرت عرفی. دو تا شد. با نبود قدرت عقلی را می گفتند ممتنع قبیح است؛ با نبود قدرت عرفی می گفتند مستهجن است. مثل همان دقیقاً مثالی که زدیم. مثال را دقت می کنید؟ یکی در صورت اتلاف است، یکی در صورت حیلولة است.

در اتلاف که متفق علیه است که موجب ضمان است. در بدل حیلولة نه. مشهور قطعا همین طور است بین فقهای ما. اما یاد می آید که آقای خوئی مخالفت می کردند. می گفتند نه خود این عین مال موجود است ولو من دستم به آن نرسد، دلیلی بر ضمانت موجود نیست. پس خلاصه تقریب کلام نائینی روشن بشود. مرحوم نائینی معتقدند جایی که خود عمل منترک است، خوب دقت بکنید، اگر عقلا منترک است، خطاب قبیح است. اگر عرفا منترک است خطاب مستهجن است. قبیح نیست. چون مقدورش هست. بله، ممکن است خطاب به آن بیاید ولو به نحو ابتلاء. مثلا بگوید اگر یک وقتی گذرت افتاد به افاصلی هند، یک ظرفی بود از آن اجتناب بکن.

مرحوم آقا ضیاء اینجا هم حاشیه ای دارد می گویم آقا ضیاء گاهی از این شوخی ها دارد. این نوشته مثل اینکه به انسانی که بچه دار نمی شود بگوید اگر ازدواج کردی بچه آوردید، اسمش را فلان بگذار. خب این اصلا نمی شود. اصلا قابلیت ندارد. رضوان الله تعالی علیه. خیلی شوخ بودند. فکر می کنم شوخی هایشان به حاشیه اصول هم کشیده باشد. این گفت از این قبیل است، شما به یک عنی را بگویید که اگر تو ازدواج کردی و بچه دار شدی، اسمش را این بگذار. خب این اصلا بچه دار نمی شود که حالا اسم بگذارد. که اگر تو رفتی در هند مبتلا شدی آن ظرف را دیدی، خب واقعه هم بحث های اصول نباید به این حد بکشد، انصافا دیگر خیلی از بحث اصول خارج می شویم. خیلی از قواعد خارج است.

علی ای حال کیف ما کان این خلاصه نظر مرحوم آقای محقق نائینی و انشاء الله بعد عرض کردم چون یک مقداری می خواهیم خود عبارت ایشان را بخوانیم و کلمات دیگران، بعد بقیه اش.

اما نظر خود مرحوم آقای خوئی؛ من فعلا امروز نظر ایشان را بخوانم.

و التحقيق ان يقال؛ انه لو بنينا علی ان التکلیف بما هو حاصل عادة و ان کان مقدورا فعله و ترکه، فعل و ترکش مقدور است. حال التکلیف یکون لغوا، اگر این را قائل شدیم، فلا فرق بین التکلیف الوجوبی و التحريمی، هیچ فرقی با هم نمی کنند.

فانه كما يقال، ان النهی عن شیء متروک فی نفسه، حالا خوب ایشان متروک گفتند منترک نه، حسب العاده لغو مستهجن؛ این درست است این مطلب. شرح ندادند آقای خوئی. این حرف مرحوم نائینی است. آن که حاصل عادة مستهجن.

کذلک یقال ان البعث نحو شیء حاصل بنفسه لعو مستهجن؛ فیعتبر حینئذ فی تنجیز العلم الاجمالی عدم کون بعض الاطراف خارجا عن محل الابتلاء، این همان حرف نائینی است. اگر گفتیم لغو است، با متروک بودن عادی همین طور است.

و ان بنینا علی ان التکلیف بما هو حاصل عادة لا یكون لغوا، ولو حاصل است، لغو نیست. و لا یشرط فی صحة التکلیف ازید من القدره، همین که شما قدرت دارید آن انائی که در اقصای هند است، آن را انجام بدهید، همان مقدار کافی است. یعنی بعبارة اخرى مرحوم استاد می خواهند بگویند همان حکم عقلی و قدرت را دخیل می دانیم. خروج از محل ابتلاء که استهجان عرفی است را قبول نمی کنیم.

فلا فرق ایضا بین التکلیفین یعنی وجوبی و تحریمی؛ و لا یعتبر فی تنجیز العلم الاجمالی عدم خروج بعض الاطراف عن معرض الابتلاء.

س: این جور فتاوی شرعیه به نحو قضایای حقیقیه هست، این مشکل را حل نمی کند؟

ج: خب نائینی همین را می گوید. آقای خوبی هم مخالف است.

و هذا هو الصحیح؛ روشن شد رای استاد؟ ایشان می گوید لازم نیست. ایشان رفتند روی حکم عقلی. پس در حقیقت ایشان مناقشه اش با مرحوم نائینی روشن شد؟ مرحوم نائینی می گوید باید قبیح نباشد و مستهجن نباشد. آقای خوبی می گوید نه همان که قبیح نباشد کافی است. استهجان دلیل نداریم.

المتروک عادة، اشکال، همین که قدرت هست الان. عرض کردم این الان می خواستم نکته فنی را بحث کنم، البته ایشان خودشان نوشتند. این خیلی شبیه تفکر ایشان در بدل حیلولة است. می گوید شما شیشه را که نشکاندید، چرا ضامن باشید؟ نهایتش ته چاه است؛ خب ته چاه باشد. ضامن نیستید شما. آن باید روی اطلاق باشد. اینجا هم ایشان می گوید وقتی قبیح نیست. حالا ممکن است یک وقتی مبتلا، ابتلا به، مقدور هست یا نه؟ اگر مقدور باشد کافی است. استهجان عرفی شرط نیست.

اذ الیس غرض من الاوامر و النواهی الشرعیه مجرد تحقق الفعل و التروک خارجا؛ ما توضیحاتش را عرض کردیم. در باب اوامریک غرض اقصی است. غرض اقصی تحقق عمل، وقتی می گوید نان بیاور، غرض اقصی آوردن نان است. ایشان می گوید این نیست غرض. این اسمش غرض اقصی هست، اما غرض ادنی که، چون این غرض اقصی تفکیک پیدا می کند. ممکن است به بچه تان می گوید برو نان بخر، نخرد، تفکیک پیدا می کند. یک غرض ادنی داریم، آن غرض ادنی تفکیک پیدا نمی کند. نکته این است.

غرض ادنی ایجاد داعی است، ایجاد انگیزه. این ایجاد داعی غرض ادنی است. یعنی تا گفتیم برو نان بخر، ایجاد داعی کردیم. این تفکیک ندارد. اما نان خریدن خارجی تفکیک دارد. آن تفکیک با نان خارجی است. با غرض اقصی.

لیس الغرض مجرد، آن هست آن غرض اقصی است. کما فی الاوامر، فان غرضهم من الامر بشیء لیس، فرق نمی کند عرف و غیر عرف فرق نمی کند. کما ان غرضهم، آهان بله درست است. نه این نیست که غرض متقدم باشد.

و حیثئذ کان الامر بشیء حاصل بنفسه عادة لغوا و طلبا للحاصل؛ نه عرف هم همین طور است. ایشان فرق بین عرف و شرع گذاشتند. و کذا النهی عن شیء متروک بنفسه لهو مستهجن بشهادة الوجدان؛ خیلی عجیب است از ایشان. دیگر تفصیل ایشان عجیبتر است. ایشان می گویند در عرف با شرع فرق می کند.

و هذا بخلاف الاوامر والنواهی الشرعیه، فان الغرض منها لیس مجرد تحقق الفعل و التروک خارجا، بل الغرض صدور الفعل استنادا الی امر المولی؛ نه این حالا صدور الفعل بحث دیگری است.

و کون التروک مستندا الی نهیه لیحصل لهم بذلك الکمال النفسانی. کما اشیر الیه بقوله تعالی و ما امروا الی لیبعدوا الله مخلصین له الدین؛ البته ایشان همین مقدار آوردند. ظاهرا بهتر بود کلمه مخلصین می آوردند؛ چون هدف از امر اخلاص است نه اصل عبادت. عرض کردم چون یک نکاتی بوده که چون حالا وقت دارد تمام می شود؛ در آیات قرآنی وقتی این جور آیات می آید، آن نکات اساسی را. چون جاهلی ها، جاهلیت به الله اعتقاد داشتند. غیر از الله، الهین می دانستند. این را خوب دقت بکنید. یعنی در وجود الله شک نداشتند. و لذا و ما امروا الی لیبعدوا الله، آن عبادت خدا را داشتند. این مهم نبود برایشان. آن مخلصینش مهم است. این آیه مبارکه ناظر به این است که فقط شما باید الله را عبادت کنید و الهه دیگر و خدایان دیگر را کلا عبادت نکنید.

علی ای حال کیف ما کان سابقا یک توضیحاتی عرض کردیم و به نظر من عدم توجه به این قصه، یک مشکلاتی در خیلی از آیات درست کرده. حالا انشاء الله در وقت دیگری عرض می کنم.

ولا فرق فی هذه الجبهه بین التبعیدی و التوصلی، فرقی نمی کند، باید بالآخره...

لما ذکرناه فی مبحث التبعیدی و التوصلی من ان الغرض من الامر و النهی فی کلیهما هو الاستناد فی الافعال و التروک الی امر المولی و نهیه؛ ایشان معلوم می شود که خیلی حالت مولویت را فرض کردند. نه فقط تحقق عمل. استناد الی المولا فی ...

بحیث یكون العبد متحرکا تکوینا بتحریکه التشریعی، و ساکننا کذلک بتوقیفه التشریعی؛ لیحصل لهم بذلک الترقی و الکیمال النفسانی؛

این مطلبی است که همین تازگی هم در کلمات ایشان گذشت. چند بار تکرار شده.

انما الفرق بینهما فی ان الملائک، یعنی مصلحت. لو توقف حصوله علی قصد القربه فهو تعبدی و الا فهو توصلی؛ من عرض کردم کرارا

و مرارا ایشان می خواهند سعی بکنند که یک امر مثلا تعبدی توصلی از امر عرفی خارج کنند. عرض کردیم بحث تعبدی و توصلی همیشه

در عرف بشر وجود داشته است. این مطلبی که ایشان می فرمایند قبولش مشکل است.

یعنی به عبارت دیگر همیشه در زندگی انسان این بوده که یک فعلی را که انجام می دهد، گاهی اوقات محور آن فعل خودش است. این

را به اصطلاح به قول آقایان توصلی می گویند. گاهی محور یک امر عالی است که خارج از کنترلش است. این همیشه در زندگی بشر بوده

است. می رفته زحمت می کشیده، یک گوسفندی تهیه می کرده می آورده جلوی بت سر می بریده، جلوی معبد سر می بریده، جلوی کاهن

سر می بریده. یا مثلا سر بریده مقابل خدا، مقابل ستاره، این در زندگی انسان همیشه بوده. آن که در شریعت مقدس آمده، خب مثلا نذور،

اینها خیال می کنند امر به نذور یک امر تأسیسی است. ولیوفوا النذور اصلا، بالنذور، خود قرآن دارد. نذر در زندگی انسان، وقتی انسان نگاه

می کند، نذر را اینکه کاری را برای یک جهت اعلی، حالا اسمش خدا باشد، الهه باشد، بت باشد، حالا اسمش را هر چه می خواهید

بگویند. این قطعا در زندگی انسان بوده. امروزه الان قدیم ترین چیزهایی که ده هزار سال مثلا بیشتر از اینها، قدیم ترین قبوری که پیدا شده

که مثلا بشر قبر درست کرده و در آن جای داده شده، همراه او وسایلی است که مثلا دلالت بر عبادت می کند. یا عکس خدا یا یک چیزی

گذاشته برای خدا. یعنی این در زندگی انسان همیشه بوده، اختصاص به این که ایشان فرمودند امر، نه امر عرفی بوده این. یک کاری را انجام

می داده.

محورش و نکته اش هم همین است. شما یک کاری را که انجام می دهید آن محور را نگاه بکنید. گوسفند را کشتم که بخورم. بچه ام

بخورد، زخم بخورد، میهمان بخورد. اگر محور همین دور و بر خودش بود، این را اصطلاحا توصلی می گویند. اگر محور یک هدف بالایی

از اینها، چون خدا گفته، چون بت گفته، برای مثلا سلامتی بت، برای مثلا اینکه گاهی طوفان می شدند، خیال کردند بت بر آنها

خشمگین شده، من باب مثال، برای اینکه این بت راضی بشود. دقت می کنید؟ این گوسفند را می کشد برای اینکه، این اسمش تعبدی است.

تعبدی این است. تعبدی چیز خاصی نیست. ایشان خیال کردند تعبدی یک چیزی است که در شریعت آمده. یک امر عرفی است. بشر در

زندگی همیشه همین طور بوده. این چیزی نیست که خاص باشد.

به هر حال دیگر خیلی بحث نکنیم. ومع كون الغرض من التكليف الشرعى هو الفعل المستند الى امر المولى؛ نه الغرض من التكليف، عرض كردیم بحث امر مولى نیست، این هم عرفی است هم شرعی. دو تا غرض ما از تکلیف داریم. غرض ادنی ایجاد داعی، غرض اقصی وجود امر خارجا. این نکته اش این است. خلاصه بحث، ادنی و اقصی. چه در عرف و چه در شرع.

و چون غرض این است، لا مجرد الفعل لا یجوز فی الامر بشیء حاصل عادة بنفسه و لا فی النهی عن الشیء المتروک بنفسه؛ چون غرض این است؛ شما برای خودتان داعی پیدا بشود که آن ظرف را ولو در هند است نخورید. همین مقدار کافی است.

و یشهد بذلك وقوع الامر فی الشریعة المقدسه، عرض كردیم اختصاص به شریعت ندارد. باشیاء تكون حاصله بنفسها عادة كحفظ النفس و الانفاق على الاولاد و الزوجه و كذا و وقوع النهی عن اشياء متروكة بنفسها كالزنا بالامهات و اكل القاذورات و نحو ذلك مما هو كثير جدا.

لذا ایشان فرمودند صحیح این است که این نکته ای را که مرحوم شیخ انصاری اضافه فرمودند، این در باب تنجیز علم اجمالی شرط نیست. ولو بعضی از اطراف از محل ابتلاء خارج باشند، اینها کلا منافات با آن ندارند.

این خلاصه کلام ایشان تا اینجا.

البته ایشان بعد یک شرحی هم راجع به داعی نفسانی توضیح دادند که خوب ما چون بعد از کلمات آقای نائینی اینها را می خوانیم، به همان مطلب درست بشود. تا برسد به مطلب بعدی ایشان.

پس تا اینجا نظر مبارک مرحوم استاد به این شد که خروج از محل ابتلاء شرط نیست در تنجیز علم اجمالی، دخول در محل ابتلاء. مهمش مقدور بودن است. ولو در قطب شمال است. بالاخره مقدور است، یک روزی بشود که من آن را بخوادم شرب بکنم. همین که مقدور باشد کافی است.

ولو عادتا مقدور نیست، عادتا منترک است، آن انتراک عادى تأثیر ندارد. مثل اینکه شما مثلا فرض کنید اشياء پلید را نمی خورید. حرم عليهم الخبائث تأثیر ندارد، چون خود ما خبائث را نمی خوریم. چیزهایی که خبیث است نمی خوریم. چطور می شود اینجور جاها این موارد باشد. پس بنابراین ما این نکته را قبول نمی کنیم. البته عرض کردم کلمات ایشان خیلی واضح نیست. اگر بخوایم خیلی واضح صحبت کنیم همان راهی است که من عرض کردم.

یک، اینکه می گویند باید مستهجن باشد، مستهجن نباشد اضافه بر اینکه باید مقدور باشد، این لازم نیست. خود مستهجن، استهجانی

هم ندارد.

دو، این که خروج از محل ابتلاء منترک است عادتاً، این تکلیف می شود، این خروج از محل ابتلاء تأثیر ندارد و آن که تأثیر دارد قدرت

است، به حکم عقل قدرت است. چون این مباحث می دانید در روایت که وارد نشده. پس به حکم عقل قدرت است. خروج از محل ابتلاء

هیچ تأثیری نمی گذارد. ولذا یجب الاجتناب. یا این لباسی که پوشیده الان نجس است، یا لباس دیگری است که برادرش برده هند به قول

مرحوم نائینی اقصا الیهند. بالاخره چون، ولو آن لباس الان، لباس خودش نه لباس برادرش. لباس خودش ولو محل ابتلاش نیست، لکن

وجوب اجتناب از این یکی دارد. این خلاصه نظر مبارک مرحوم استاد. فردا تتمه بحث انشاء الله تعالی.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین